

تاویل پذیری شعر شمس، تصویرگری آن را مشکل می کند

• نصرت الله مسلمیان

نقاش

شعرهای شمس از مقطع انقلاب به این سو، هر چه پیش آمده، غنای تصویری بیشتری پیدا کرده است. زبان شمس که یک زبان متأثر از نوعی شعر خطایی و مفهوم‌گرا بود، روز به روز به سمت یک زبان غنایی‌تر و تصویری‌تر آمده است. به نظر من، تصاویر شعر شمس، ویژگی‌های خاص خودش را دارد. در واقع، اجزای شعر شمس، خود را از موقعیت ارجاعی دور کرده‌اند و نشانه‌ها و واژگان آنها تا حد زیادی از موقعیت شعر نمادین و سمبلیک فاصله گرفته‌اند. ایماژها هم در شعر او خیلی قوی و غنی شده است. شاید اگر دوره‌های قبل شعر شمس را مثلاً در سال‌های ۵۷ به بعد تا مقطع دهه‌ی ۶۰ در نظر بگیریم، می‌بینیم که بیشتر یک لحن سورئالیستی در شعر او وجود دارد، ولی به اعتقاد من در شعرهای اخیرش این فضا تا حدودی تغییر کرده است و دیگر فضای سورئالیستی در آن نمی‌بینیم، بلکه بیشتر گرایش‌های پست مدرنیستی در شعر او هست.

دور شدن از طبیعت‌گرایی محض

شعر مدرن ایران با اجزا و عناصر طبیعت، آشنا و مأنوس است و آن را در اشکال مختلف نشان می‌دهد. در شعر شمس هم این مقوله کاملاً آشکار است، ولی آن گرایش و نگرش اجتماعی شمس، به‌عنوان یک شاعر مدرن شهر نشین، شعر او را از طبیعت‌گرایی محض دور کرده است. نگاه شمس به اشیاء دور و برش و تلفیق آن با واکنش او به رویدادهای سیاسی و اجتماعی جامعه‌اش، یکی از نکات ویژه‌ی شعر اوست. البته به اعتقاد من، او اشیاء و طبیعت را وسیله‌ای برای بیان انتقال مفهومی اجتماعی قرار نمی‌دهد، بلکه می‌توان گفت رابطه‌ای دیالکتیکی بین آن‌ها برقرار می‌کند که خود را به‌صورت ایماژ نشان می‌دهد. در واقع، وقتی ساختمان شعر شمس به شکل شهودی ساخته می‌شود، مسائل اجتماعی هم در آن تجلی پیدا می‌کند. به اعتقاد من، قصد شاعر در خیلی جاها این نیست که تصمیم گرفته حرفی اجتماعی بزند،



بلکه وقتی زیست اجتماعی خود را بازتاب می‌دهد، طبیعتاً جلوه‌ای اجتماعی هم می‌گیرد. یعنی یک رفتار از بیرون تحمیل شده نیست که شاعر بگوید حالا می‌خواهم یک حرف اجتماعی بزنم.

شعر شمس ارجاع مستقیم به یک واقعیت ندارد

به نظر من، تصویرگری شعر شمس خیلی پیچیده و مشکل است. ممکن است که به هر حال یک تصویرگر یا نقاش، تصویری از یک شعر او در ذهن داشته باشد، اما من فکر می‌کنم یکی از ویژگی‌های شعر شخصی مانند شمس، این است که تأویل‌پذیری معنا در آن خیلی گسترده است. یعنی در خیلی مواقع، ارجاع مستقیمی به یک واقعیت ندارد. کلاً شعر این پیچیدگی را در ماهیت خودش دارد، اما در شعر شمس، برجسته‌تر می‌شود. در نتیجه، خیلی بعید است که بتوان به شعر او یک مفهوم تثبیت شده داد تا یک تصویرگر بتواند آن مفهوم را تصویر کند.

نکته‌ی دیگر این‌که اگر به خود تصویر هم به‌عنوان یک کار هنری فکر کنیم، می‌بینیم که خیلی پیچیده است. در واقع، ما با دو موقعیت خلاقانه روبه‌رو هستیم که هر دو می‌توانند در یک بازسازی معنایی، از خود معانی گوناگونی را بازتاب دهند. در نتیجه، من فکر نمی‌کنم که به سادگی بشود از موقعیت شعر - به‌عنوان یک رسانه - به موقعیت تصویر - به‌عنوان یک رسانه‌ی دیگر - حرکت کنیم، به‌خصوص اگر که بخواهیم ویژگی‌ها، امکانات و محدودیت‌های این دو رسانه را در نظر بگیریم. بدین ترتیب، ما با نقاش و تصویرگری مواجه می‌شویم که به دلیل علاقه‌ی شخصی خود به شعر، سعی می‌کند تصویری بکشد، ولی به نظر من، این‌ها هیچ‌وقت مانند هم نمی‌شوند. چون به هر حال، هر رسانه‌ای، یک ماهیت دارد. در رسانه‌ی شعر، این واژگان هستند که باید تجلی ایماژها را امکان‌پذیر کنند و اندیشه و هستی‌شناسی و مجموعه عوامل پیچیده‌ی شعر را نشان دهند. ما در رسانه‌ی تصویر هم با ایماژ روبه‌رو هستیم، ولی دیگر این واژگان نیستند که این‌بار را به‌عهده می‌گیرند، بلکه بیشتر عناصر بصری و ماده و پلاستیک است. البته فرآیند پیچیده‌ای، تقریباً مشابه فرآیندی که در شعر شکل می‌گیرد، در رسانه‌ی نقاشی از جانب تصویرگر و نقاش شکل می‌گیرد. با این حال، خیلی جاها قابل تبدیل به هم نیستند. یعنی دو حوزه‌ی مستقل هستند و به لحاظ رسانه‌ای هم ویژگی‌های خاص خودشان را دارند.

برانگیختن تخیل

یکی از کارکردهای شعر این است که تخیل را برمی‌انگیزد و در مخاطب، وضعیتی روحی و روانی ایجاد می‌کند که از نظر ذهنی، آن تخیل به حرکت درآید. یعنی باعث درگیری مخاطب با شعر می‌شود. به این نکته هم باید پرداخت که یکی از ویژگی‌های هنر پست مدرن این است که مرز بین رسانه‌ها را از بین می‌برد. یعنی میکس می‌کند. ما در عرصه‌ی نقاشی و تصویرگری هم با تداخل رسانه‌ها و کمرنگ شدن مرز آنها مواجه هستیم. ویدئو، کامپیوتر، صدا، ماده، فضا، رنگ، سطح دوبعدی، فضای سه‌بعدی و بسیاری مسایل دیگر می‌توانند در کنار هم قرار بگیرد و یک رویداد بصری را شکل بدهد. منتها در شعر، به دلیل موقعیت رسانه‌ای و خاصیت ویژه‌ی خود شعر، این مقدار عنصر نمی‌تواند عمل کند. در نتیجه، من فکر می‌کنم این تداخل‌ها باید از جنبه‌ی دیگری دیده شود. یعنی یک شاعر پست مدرن، باید از دیدگاه رسانه‌ای خودش این مسائل را حل کند.

شمس، زبان روزمره را به شعرش آورد

چند معقوله در شعر شمس به‌طور هدفمند و مستمر، پیگیری شده و به بار نشسته است که شمس از دهه‌ی ۶۰ به این طرف، آن‌ها را در شعر گذشته‌ی خود تغییر داده و در فرآیند شعری‌اش دنبال می‌کند. یکی از مقولاتی که شمس خیلی عمیق به آن فکر می‌کرد، این بود که خود را از یک شعر مفهوم‌گرا بیرون بیاورد. در حیطه‌ی فرم هم به اعتقاد من، شمس تلاش آشکاری کرد که به یک نوع افراط‌گرایی در فرم نرسد، بدون این‌که اهمیت فرم نادیده گرفته شود. نکته‌ی بعدی این‌که شمس در آن بحرانی که در دهه‌ی ۶۰ برای شعر رخ داد، نظرش به این موضوع جلب شد که شعر، به‌جز این‌که باید ارتباط عمیقی با زندگی داشته باشد، باید زبان و لحن دیگری پیدا کند. یعنی بیشتر گرایش و توجه پیدا کرد که نوعی زبان روزمره را به شعرش بیاورد. بدین ترتیب، زبان و واژگان شمس هم شروع کردند به تغییر کردن. تقعید و پیچیدگی‌های تصویری که بعد از انقلاب در شعر معاصر ایران، شاید به دلایل سیاسی و اجتماعی اجتناب‌ناپذیر بود، حضور چندانی در شعر شمس پیدا نکرد. شعر شمس خود را به یک سادگی و ایجاز نزدیک کرد. یعنی در کنار این‌که زبان، پالوده شد و خود را به زبان روزمره نزدیک کرد، آن ایجاز و سادگی هم در شعرش پیدا شد. حتی معتقدم که شمس به لحاظ کمی هم واژگان را پالایش داد. یعنی حذف‌های زیادی انجام داد که بتواند آن سادگی و ایجاز را به وجود آورد. در نتیجه، در شعرهای اخیر شمس، سادگی و فشرده‌گی و ایجازی شکل گرفته است که برای من شوق‌انگیز بوده است. یعنی با یک جابه‌جایی ساده در واژگان، هم لحن درست می‌کند و هم ایماژ زیبایی به‌وجود می‌آورد. این یکی از ویژگی‌های شعر شمس در طول مسیر کارش بوده است. شمس در شعرهای جدید خود، به سادگی با شما صحبت می‌کند. شاید هم در ابتدا لحن شاعرانه‌ی در آن دیده نشود، ولی ناگهان شکل می‌گیرد و هیجانی را به خواننده وارد می‌کند.

طنز زیرپوستی و کارگردانی شمس

مسئله‌ی بعدی، نوعی طنز زیرپوستی در شعرهای اخیر شمس است. آن لحن خطابی شعرهای گذشته‌ی شمس که کل‌گرا بود، جای خود را به یک نوع غافل‌گیری و طنز زیرپوستی داده است؛ شما شعر را می‌خوانید و ناگهان با طنزی روبه‌رو می‌شوید که ضربه‌ی کوچکی به شما می‌زند. این کار، شعر را از عبوسی خارج می‌کند، اما از محتوای آن کم نمی‌کند. این طنز که در شعرهای اخیر شمس حضور خیلی بیشتری دارد، به مخاطب کمک می‌کند تا دریافت بهتری داشته باشد.

یکی دیگر از ویژگی‌های شعر شمس، حذف عناصر تکنیکی و صناعی است. ما این گرایش را از دهه‌ی ۶۰ می‌بینیم، ولی در شعرهای اخیرش به یک نوع سادگی و کمال رسیده که برای من جالب است. در واقع، همان‌گونه که در جایی خودش عنوان می‌کند و می‌گوید که من دیگر نمی‌خواهم شاعر نخبگان باشم، با ایجاز و سادگی و رسیدن به زبان روزمره، به این خواسته‌اش می‌رسد. این استقلال و کارگردانی شاعر از جانب خودش، ویژگی شاعران و هنرمندان موفق است. چون برای همه‌ی هنرمندان، عناصری مهم هستند. اما این اهمیت دارد که چگونه به آن عناصر، عینیت بدهند، بدون این‌که کیفیت و تأثیرگذاری ابژه‌ی هنری را ضعیف کنند. این کارگردانی در بسیاری از آدم‌هایی با خلاقیت‌های بالقوه، وجود ندارد و کارشان به سرانجام نمی‌رسد.

فاصله گرفتن از نسل قبل

اولین فاصله‌گذاری شمس، در غیر ارجاعی بودن عناصر شعر اوست. ما عناصر ارجاعی در شعر بعد از انقلاب زیاد داریم. که به شدت نمادین و کلیشه‌ای می‌شوند. خوش‌بختانه در شعر شمس، این وضعیت ارجاعی حذف می‌شود. در نتیجه، اولین آشنایی‌زدایی در این‌جا صورت می‌گیرد. یعنی خود عناصر حذف نمی‌شوند، بلکه نوع چینش آنها و ارتباطشان متفاوت می‌شود. بدین ترتیب شمس یک فاصله‌ی خیلی آگاهانه از گذشته می‌گیرد. او از شعر نسل قبل از خودش هم فاصله می‌گیرد و سعی می‌کند واژگانش را غیرارجاعی کند.

نکته‌ی دیگر، ارتباطات نشانه‌شناسیک این‌ها در خود ساختار شعر شمس است. این ارتباطات، یک لگوی شخصی را به‌وجود می‌آورد و همین است که یک طراوت و تازگی به شعر شمس می‌بخشد. یعنی شاعر می‌تواند از کلیشه‌ها، با نوع چینش و ارتباطات نشانه‌شناسی خودش، فرا روی کند.*



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* متن گفت و گو با نصرت الله مسلمیان درباره‌ی ویژگی‌های شعر شمس لنگرودی که با حذف سوالات به چاپ رسیده است.